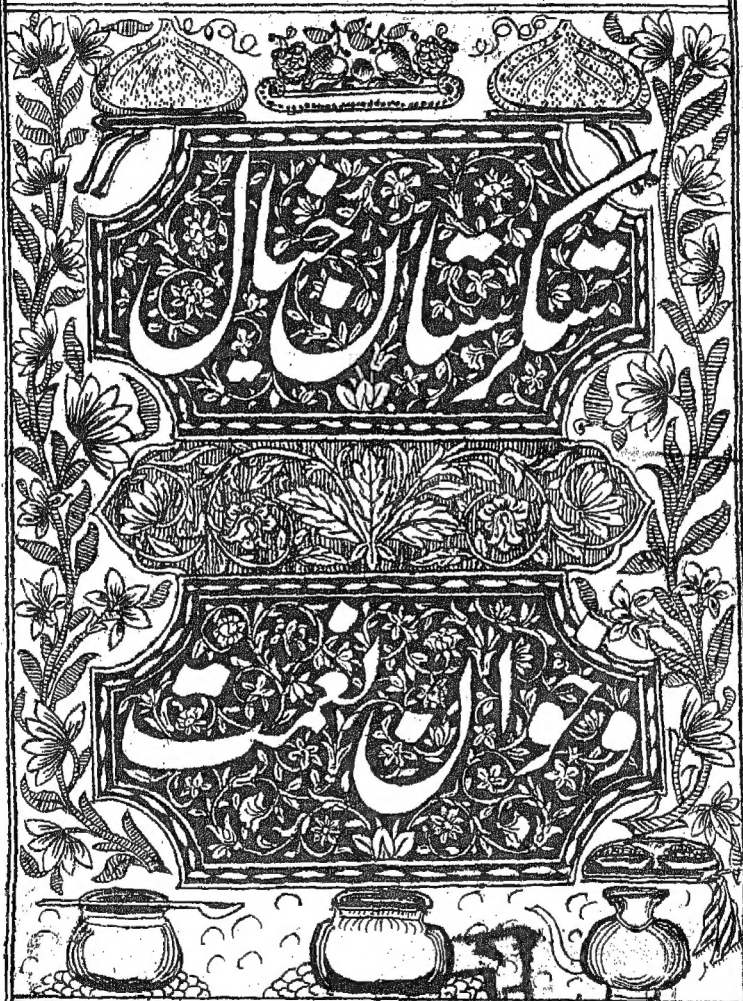


M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6428

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ



مطبع مصطفیٰ محمد خان

بعد از حمد و ثنای رزاقی که ذائقه حلاوت پرستان را بلوان حاشی
کا میاب لذت نموده و عجب پاک آن مقصود لولاک که الکو لمین مخلوق
فرموده مخفی نماید که پیش ازین چند آیات حلاوت مشحون و سخنیهای
لذت مضمون از زبان شیرین بیان این طوطی شاخسار جلای و غنایب
بهار گلای و دستار خاندان نیشکر شاخون حسن مزعفر بر بنیل من
آحب شبنم افکار کز کز کز کز زده بود و دینو لا بشکیف بعضی از یاران
حلاوت مشتاق و دوستان هم مذاق که چون شیر و شکر با هم اتفاق
در رابطه وفاق اشتند بتالیف آنها پرده دلخته و رقی چند چون اوراق
جزیری جمع ساخته و این تذکره را انکسرتان خیال نام گذاشته و تخلص خود
قطر بطرف مناسبت و فو قی قرار داده التماس از صاحب طبعان و
شناس آنکه اگر لفظا مناسب عبارت خام و بعضی مقام بنظر آید چون کس
طعام و موی از قوام بر آرد و بجای آن سواد مناسب تر چون مشابله و
معجزه داخل نمایند و غالب که از حب و اشتیاق شیرینی که درین رساله

[illegible]

[illegible]

سپید باده و عرق لیون و عرق انار
با ملائی و بادام مقش صاف نموده سبزی را
و سائیده مرغ مسکدر آن بارد
داخل کرده در سیج بکند و پیاز
یا بنده بالای آن بکشد و پیاز
خام بالای آن بکشد و پیاز
آتش آگشت بگذارد شود تناول فرماید بسیار
نفعین

از ملا دی مای بی بطور این بی جز مای کبیر
 بریان کند فقط تر کبیر
 با شیر در آن کبابها مالده بر آتش
 بر سبب کشیده و مصلحت که باقی مانده
 نوده در کباب مایا برین کبابها
 از آب شکله کبابه ملای رطافتی

پوشیدن از دیده اغیار چه باشد
 راسی قدم جانب بازار چه باشد
 آیا بود تو اصرار صحت می کنند
 یاران بعد حاجت اگر گفتا کنند
 بیچاره را بشیر و شکر آتشا کنند
 باید بشام قرض سحر را و کنند
 لازم بود که حق عروسی او کنند
 افسال در تناول فرنی چرا کنند
 و وقتی با خنجر خودم گر کنند
 فی غلظت خوردن آنها مزه دارد
 سیر چمن و اسن صحرای مزه دارد
 در صحبت این هم شریک و مزه دارد
 پنهان ز چشم بد لبش آتشا کنند
 باری در کبیر ندانم چرا کنند
 از قید و حبس محنت زنند آن را
 نوشش کنند و مخلص خود را کنند
 چون وقتی از شریفه و تر زنده کنند
 کارم از حلوای مقراضی جویا خواهد
 حالبا دل از کمال جوهرش آگاه شد
 بادی این نعمت اکنون رخ شاد شد

آن شاد عرف که بود گلشن نام
 روزیکه بود کیسه من پر ز روپسیم
 آنالکه به راه راز رخ جوهره واکند
 شیرین توان نمود بجلو زبان شان
 از اخلاط دال کنون شکله عاجز است
 گر ناعه شد و طبقه شام صبحدم
 نان از تنور بهر مرابجا شده است
 در کار خیر حاجت هیچ استخاریه
 باشد همیشه بر سر خاتم شکر پلاو
 شب بخن حلوا و حریر مزه دارد
 در کیسه بشرطی که بود نقل صدنگ
 از من عوض جوهره گیسو شکله
 آخیر از شاخ درخت ارجد آید
 گلبار پست را ز تنش بر کشیده آید
 تنگام آن شده که شیران آید
 آورده ام برای شما شربت نار
 گر خاطر شما از اتاس خوش نشد
 نازگی بخش دماغ و هم علاج باده
 مغزی و سونان بشک من مقراضی
 من زین حلوای مقراضی نبودم

چون از تنور بهر مرابجا شده است
 در کار خیر حاجت هیچ استخاریه
 باشد همیشه بر سر خاتم شکر پلاو
 شب بخن حلوا و حریر مزه دارد
 در کیسه بشرطی که بود نقل صدنگ
 از من عوض جوهره گیسو شکله
 آخیر از شاخ درخت ارجد آید
 گلبار پست را ز تنش بر کشیده آید
 تنگام آن شده که شیران آید
 آورده ام برای شما شربت نار
 گر خاطر شما از اتاس خوش نشد
 نازگی بخش دماغ و هم علاج باده
 مغزی و سونان بشک من مقراضی
 من زین حلوای مقراضی نبودم

رویف ذال حجه

از کار و بار و مزه و ترشید و ترشید
 و تامل و تفکر و تامل و تفکر
 در یکجا با چشم آرد از خانه شک
 در درخت این کباب از قفسه
 شکر و کباب و کباب و کباب
 خسته که در حال ناب

پایان

در این باره چون هر چه از حق فضا خواهد بود و فضا را در

منعز است چو از دشتی حال چو
که حسیت مرتبه جمیع شوک فغفور
نه می کنند بیکجا دل شیخ چو چو
که آل او همه مقبول آمد و منظور
منعز آمد و با استیاز در جهنم

ماہدان غم عاشق اگر نمی باشد
 سیکہ صاحبِ محبت صفا
 دکھا جہ پیم است و شربت
 زینش که از خمی بخور د باله
 قند سید کی سد اگر چه نباشد

[illegible]

گلشنه و سفالینان یکدیگر چار و پنج
ریزه مقدور و مان یکدیگر چار و پنج

[illegible]

[illegible]

و بعد از آن تمیایبیده را در دست
بیسندازد و مالش نماید و در میان
پیشانی او بیندازد و بحد اربعین

سیدہ امینہ

شب تنهای از غم چو ناستا کردم	بر رخ خویش فردوس می کردم
دو نعلی و کشته قنق بیامدم	شب بچرخ انجم و در ارجو ناستا کردم

مَدِينَةُ الْبَيْتِ الْمَقْدِسِ

[illegible]

بعضی مومنان طبعاً با تصفیه و تزکیه
 ناموس و شرف و غیره
 شکر و سپاس و غیره
 قطع کرده و با حکم و تعین
 و اینهاست که در این
 پس از اینهاست که در این

از دهن و نعل مغشای را غیر کن
 و باید از زامست و غیر آن داخل
 نمایند و مانند غیر بسیار
 نرم بسیار سازند و از این طوری
 که در آن سوراخها باشد که زانند
 که در آن سوراخها باشد که زانند
 که در آن سوراخها باشد که زانند

تادانه دانه شود و در ماکرم در شیشه
 بریان نموده و در ماکرم در شیشه
 شکر سفید بپاوی و غلط آورده
 و سرده نموده و در ماکرم در شیشه
 سیاه و دانه میل در دست و غلط آورده
 جوب و دانه میل در دست و غلط آورده
 و مشک و زعفران و اگر قدری کلاب
 میگردد و قوی اند تر که یک چنگن با
 سیب بکشد و سیب را در آب بپزد
 و پوست آنرا بکشد و سیب را در آب بپزد
 و نقل بپزد و کشت بر آرد و در آب بپزد
 کلاب بپزد و چون بپزد بپزد

بیدیش از بوی گرم خوشید تا باک	کلات بقصد موجود است یاران
چرا حافی کند آنکس که این آب سرد آرد	
نمیدانی و فدا عشق باز بها اگر مردم	ز عهد خود که باکل یا پرسی بنمید
زبان را با حلاوت تمام شکر آرد	ز بهر که بریا قصد اجینم بود مردم
و گرنه کیست کویت که او ذوق سفر دارد	
شد است از نقل بکشد و در آب بپزد	بود مفت شامی بهر این چنین یاران
چون نمتهای شیرین شکر بخواند	چرا اینکسین در بر مراد خوشین یاران
که با خواند شکر صحبت شام و سحر دارد	
بقصد گشت قنوج کان ساه تمام آید	بد و رمانه بر بیان که خوش شمس
رشان قند خوش قامت که در قنوج	که کان لذت ای قوی سولو ملگرام
بانی شمس	خداوندش ای یوم کند و آباد تر دارد
ترجیع بند	
ما تمسائی نشکر داریم	رخ بشور نمک نمی آریم
طوبی اینم گشت ته پری	دور مانده ز نشکر زاریم
مرغ شاخ جلایی از آریم	تا ابد قدر را بهود آریم
بامید حلاوت شکر	فارغ از منت نمک ساریم
هاشی بابدل همی خواهیم	اکبری را حبان خریداریم
بنده مجنون نقد نو باتیم	خادم کباجه شکر باریم
حب حالی اگر زما رسید	برزبان این مقوله می آریم
نیشک را توان گرفتن دست	
اصل اینجمله حلاوت است	

شکر را با آب بپزد و در آب بپزد
 و سرده نموده و در ماکرم در شیشه
 سیاه و دانه میل در دست و غلط آورده
 جوب و دانه میل در دست و غلط آورده
 و مشک و زعفران و اگر قدری کلاب
 میگردد و قوی اند تر که یک چنگن با
 سیب بکشد و سیب را در آب بپزد
 و پوست آنرا بکشد و سیب را در آب بپزد
 و نقل بپزد و کشت بر آرد و در آب بپزد
 کلاب بپزد و چون بپزد بپزد

مکمل است و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است

آن نصف نصف یک است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است

و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است

ماهی چون مهر بر درختان است بر من و شیرینکند احسان لوز را وصف چون تو انم کرد و چه دانا کسی که غب چپ را بد نشد از کباب خاکینست پر دگی بود پیش ازین نوبات بتقاضای آرزو و فو و فو	کشته هم رشک ماه تابان است هر که بر خشک نشکر افشان است وصف حشش نه حد امکان است باز بانم چه راز نپسان است در دما حلاوه در مان است باتو اکنون چه شد که غریبان است این سخن هر صبح گویان است
---	---

نیشکر را توان گرفتن دست
 اصل اینجمله حلاوت است

گر چنین بر حلاوه نشیدائی از شرفی گلاب آمیز قند در شیر آن چنان شد محو من ندادم باو دل خود را عیب قند سیمین کن پیش نیست او را علاج جز آشام راز این بیت و قیادریاب	کارت آخر رسد بر تنوائی خرم آندم که پرده کشائی که دوی را نمساند گنجائی گلشکر برده دل بر عنائی به که شد فیض عام هر جائی که مزاج تو کشته سودائی که ترا هست هوش و انائی
---	---

نیشکر را توان گرفتن دست
 اصل اینجمله حلاوت است

وقت ابر است خرم از و بسیار در ره من به طرف که روم هر که بخون نسلی برف است	شیوه ممکنه باز کنه ار باید از قند به طرف مینار دشت سودائی او بود بازار
---	--

و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است
 و هر چه در این کتاب است

[illegible]

مرزا علی دوستان لاریه خور	چو در خان تماشایی میت
مر باگربود نور علی نور	منز عفر بایدم در خان نعمت

نه تو بالا کنده بادام را در روغن بپزایان
از روغن جدا کن و نیم ساز و نیم روغن
بپز و در همه روغن بپزایان نموده
پارچه کن و از نوک روغن بپزایان
روغن و غیره داده و می کشند
سینه دارد

نموده لعاب میآید و انداز پودون
 شکل شود لعاب مصالح و زیره بر
 گشت مذکور انداخته پاد کهرای اکثر
 در دوم کند از بالا روغن انداخته
 چکن جوی از روغن انداخته
 زردک روغن انداخته
 سبزه مغز بادام عرق کبود
 سبزه مغز بادام عرق کبود
 در قفقه اول زردک با پوست
 و استخوان دور کرده خوش بد بعد بپزیده
 بایسده عرق آن دور کرده خوش بد بعد بپزیده
 یک انداز با بالا بعد از آن میسده در روغن
 بریان کرده در باقی روغن سفوف زردک
 بریان نماید و بشیره تا بزند و شکر و طای
 آیسینه کفنی زنده بعد از آن زعفران در
 عرق کبوده سیاه شده و بشیره تا بزند و شکر
 سیاه شده و در آن انداخته کفنی زنده و فود
 آرد و در قفقه است عدد در روغن
 که در ده بخورد و در آب جلا و کسره و از

از عشق من عفر همه مستم	دل در طلبش که چو بستم
گویند مرا عاشق حلو هستی	منکر نتوان بود که بستم
تا خوره حلاوه در جهان گیت بو	آنکس که شکر خورده چون سبب
من کم خورم و تو بیش جدای و شکر	پس فسق میان من تو چیست
عاشقی چیست ز طایب بان	نقد در باختن و در بی سامان بودن
کیسه خالی سوی کان میتهای قن	نیست حاصل کسبی غیر شیان و

خاتمة الطبعة

درین ایام نهبت و حرام طوطی شکرین مقال رطب اللسان تحمید چنان باشد
 و عندیست برین نای قلم غلب البدیان نعت چگونگی نگردد و کن دیوان حلاوت بنیان
 مستحبه واقفان فی شیر کلامی عنی شکرستان خیال فی قی بکرامی یا بستم نه برامی
 مائده ارباب علوم محمد مصطفی خان لدجایی محمد روشن خان مرحوم در مطبع مطفا
 واقع بیت السلطنت لکهنو محله محمود نگر زیر اکبری دروازه بتاریخ پاتر دهم شهر جمادی
 سنه ۱۲۹۳ هجری قمری قالب طبع را محسوس تنگ شکر گردانیده و در شاب حلاوت ابدی
 و شربت لذت سردی در کام جان شائقان نعت و الحمد مدرب العالمین الصلوة
 والسلام علی سوله محمد وآله واصحی اجمعین

قطعۀ تاریخ طبع شکرستان خیال و نعت از نتایج افکار میر نصر علی خا	سلسله القدر
خوان نعت مع تصنیف لطیف و	مستحبه القدر
کر سرچاشنی سال بود و خوان ایل	طرفه شد طبع جهان طالعش جان باشد
۳	۱۲۹۳



ذ ۲۲ ش
۲۵

DUE DATE

۸۹۱۵۱۲۶

۶۲۲۸

ف ۸۹۱۵۱۲۴
ذ ۲۲ ش ۲۵ ۴۲۲۸

ف ۸۹۱۵۱۲۴
ذ ۲۲ ش ۲۵ ۴۲۲۸

شکرستان خیال

DATE	NO	DATE	NO